

فزون بر آن چه گذشت، مقاله‌ها و خاطره‌هایی را در مطبوعات رژیم گذشته - که اینک به اسناد پیوسته است - می‌توان فراهم آورد که در بیشتر روشن شدن زمینه‌ها و پی آمدهای ناکامی شوستر، سودمند است.

چند نمونه را اینک از نگاه می‌گذرانیم. نکته بسیار جالب آن که:

نه تنها روس و انگلیس در اقدامی هم آهنگ از اصلاحات مالیه به دست شوستر مانع شدند، که هم زمان با تعطیل مجلس، مطبوعات را نیز به توقیف کشاندند. انگیزه‌ام از این یادآوری آن است که:

به متولیان حقوق بشر! یادآور شوم که اگر امروز سینه چاک آزادی بیان و قلم در این سرزمین‌اند، نیم‌نگاهی هم به سرگذشت قلم در ایران داشته باشند. به ویژه به یاد بیاورند که چگونه در داستان شوستر، با چراغ سبز انگلیس و لشگر کشی روسیه قلم‌هایی را شکستند که هیچ‌گناهی جز افشاگری نسبت به فزون خواهی و زور مداری استعمار نداشتند!

این نکته را در نخستین سرمقاله‌ی روزنامه تایمز راجع به ایران نیز می‌توان به روشنی دید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### جدال نماینده‌ی ملت با رئیس دولت<sup>(۱)</sup>

از خاطرات مورخ الدوله سپهر - مجله وحید

در اواخر سال ۱۹۱۱ مسیحی دولت روسیه تزاری اولتیماتوم چهل و هشت ساعته به ایران صادر و تکلیف کرد که مورگان شوستر آمریکایی خزانه دار کل و همکاران خارجی او را که در خدمت دولت بودید معزول و دولت ایران متعهد شود در آینده

برای استخدام مستشاران اجنبی رضایت قبلی دولتین روس و انگلیس را جلب نماید و مخارج لشکرکشی روسیه را بپردازد. مجلس شورای ملی تحت احساسات وطن پرستانه افکار عمومی اولتیماتوم را رد کرد و هزاران نفر از اهالی پایتخت در خیابان‌ها به تظاهرات مبادرت ورزیده شعر معروف عارف را:

اینک آن خانه که مهمان ز سر خوان برود ای جوانان مگذارید که مهمان برود  
یا آهنگ جانگداز می خواندند ولکن دولت وقت به ریاست صمصام السلطنه و وزارت امور خارجه و ثوق الدوله اولتیماتوم را پذیرفتند مجلس را منفصل کردند، جراید را توقیف و عده‌ی کثیری از وکلا و ارباب قلم و رجال میهن دوست را به محبس و تبعیدگاه گسیل داشتند. ناصرالملک نایب السلطنه ظاهراً بی طرف بود و مقام نیابت سلطنت را از مسؤولیت مبری جلوه می داد اما مردم می گفتند او بی طرفی را بهانه کرده است تا ظن صلاح در حق وی زیادت گردد.

ادیب الممالک شاعر فراهانی قصیده‌هایی در باره‌ی او انشاء نمود و گفت این مرد فتنه‌ها برانگیزد و خود به کینه برخیزد و هرگز به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود و ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس در حق وی سرود:

به که این درد توان گفت که والا حضرت در نیابت روش حضرت والا دارد  
باری از پایان ۱۹۱۲ تا اواخر ۱۹۱۴ کشور ایران بدون قوه‌ی مقننه اداره می شد  
دیکتاتوری دولت علنی بود در صورتی که قدرت باطنی و غیرمرئی را ناصرالملک در پشت پرده در دست داشت. طعم فترت در ذائقه‌ی نایب السلطنه خوش آمده و به هیچ وجه به تجدید انتخابات مایل نبود، ولکن چون اکنون دیو قهرمان افسانه فردوسی فکر درونی را وارونه جلوه می داد و به وزراء اصرار می ورزید مقدمات افتتاح پارلمان را زودتر فراهم سازند در این رو به حدی جلو رفت که در سال ۱۹۱۱ مجلسی مرکب از علماء و شاهزادگان و اعیان و تجار در دربار گرد آورد و پیامی به آن انجمن فرستاد حاکی از ضرورت تسریع در تشکیل مجلس شورای ملی. عده‌ای از حضار آن اظهارات را صادقانه و از روی حسن نیت دانستند و لکن سید حسن مدرس به پا خاست تیغ

لسان را از دهان برون کشید و چنان بر فرستنده‌ی پیام تاخت که چیزی باقی نگذاشت. گفت: راست است که ناصرالملک در کودتای محمد علی شاه به زندان افتاد ولی بعد در ظل عنایت انگلیس‌ها از قعر چاه درآمده بر اوج ماه رسید و اکنون خود به مراتب از محمد علی میرزا بدتر و مستبدتر است، مرکز تمام تحریکات شخص اوست و لاغیر غافل است از آن که نیابت سلطنت هم مثل سایر نعم دنیا پایدار نیست.

سخنان مدرس محیط مجلس را تیره ساخت و وحشت نایب السلطنه از چنین پیش آمد به درجه‌ای رسید که در مقام ملایمت و چاره جویی برآمد معین الملک رئیس کابینه‌ی سلطنتی را نزد مدرس فرستاد و دعوت به نوشیدن یک فنجان چای در دفتر مجاور طالار نمود. معلوم بود که مدرس افسون بردار نیست به معین الملک گفت به اربابیت بگو دلالت نماند ذلالت کردم و بدان:

با دردکشان هر که در افتاد و افتاد با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد. این بگفت و در سنگین سالن را به شدت بر هم زد و به راه افتاد. بدیهی است مفتشین نظمیہ دنبال او به حرکت در آمدند، و مدرس پیاده از خیابان ناصریه به طرف شاه آباد روانه شد. نگارنده به حکم جوانی و کمی سن در جرگه آزادی خواهان تندرو وارد شده به اتفاق دوست عزیز و خویشاوند ارجمند خویش امیر سهام الدین غفاری ذکاء الدوله عضویت فرقه اتفاق و ترقی را که افراطی ترین احزاب آن زمان بود پذیرفته بودیم و همه روزه بعد از خروج از اداره به انجمن های سیاسی و دفاتر ارباب جراید سرکشی می کردیم. از سوء تصادف یک روز امیر سهام الدین خان به فکر افتاد که برویم منزل همسایه یعنی خانه حاجی میرزا رضا خان وکیلی نماینده سابق آذربایجان واقع در خیابان شاه آباد کوچه آقا سید هاشم و از او بپرسیم از انتخابات چه خبر دارد ما چنان کردیم و رفتیم، قریب نیم ساعت از صحبت ما گذشته بود در باز شد و آقا سید حسن مدرس سراسیمه و غضبناک وارد گردید ما وقع را من البد و الی الختم حکایت کرد و گفت رجال معمر و وکلاء سابق و روسای احزاب باید با من همراهی نمایند تا من به خواست خداوند این مرد را از اوج قدرت به اسفل السافلین ذلت بکشانم.

حاج میرزا رضاخان و ذکاء الدوله از بیانات آقا ابراز خوشوقتی نمودند، من گفتم خوب است فرمایشات حضرتعالی را مطبوعات خارجی نقل نمایند تا در دنیا همه بدانند ایرانی‌ها زیر بار چنین حکومتی نمی‌روند. ساعتی بعد مدرس به طرف منزل خود و من به خانه امیر سهام الدین خان رفتم بی خبر از آن که مأموران گاهی محل این ملاقات اتفاقی را مرکز اصلی دسیسه و کنگاش علیه نایب السلطنه دانسته فوراً گزارش داده بودند.

همان شب ناصرالملک ابتدا حاجی میرزا رضاخان و سپس امیر سهام الدین را احضار و آن دو عین مذاکرات را تکرار کرده و اظهار می‌دارند بر حسب تصادف و بدون قرار قبلی این ملاقات روی داده است.

فردای آن روز صبح اول آفتاب فرائش درباری به منزل این جانب آمده گفت والا حضرت فوراً شما را احضار فرموده‌اند.

من باور نمی‌کردم چون در عرمم فقط یک بار به اتفاق مرحوم پدرم به دیدار ناصرالملک نایل شده بودم که به گفته ایشان از فضل و دانش آن حضرت استفاده برم. باری به عمارت گلستان شتافتم مرا در همان آلچیق معهود ایستاده پذیرفت ابتدا صحبتی از جلسه دیروز به میان نمی‌آورد و پند پدران می‌داد بالاخره گفت وگو را به بیانات مدرس کشانید و با لحن آمرانه به من گفت باید محرک این سید را شما معرفی کنید والا خودتان مسؤل خواهید بود لازم است روز چهارشنبه دو ساعت به ظهر مانده به منزل شخصی من در سرچشمه بیایید و نتیجه را اطلاع دهید.

در فاصله آن دو روز حوادث تازه رخ داده مدرس به حضرت عبدالعظیم نقل مکان نموده در آن جا برای آن که از شر جاسوس‌های نایب السلطنه در امان باشد در یکی از قراء نزدیک محرمانه اقامت گزیده و از محل اختفاء خویش شروع به نامه پراکنی کرد من جمله شرحی در روزنامه ستاره ایران خطاب به ناصرالملک نوشته و وجود وی را موجب بدبختی مملکت خوانده تکلیف استعفا از مقام نیابت سلطنت نموده و مشروحه خویش را به این مصراع پایان داده بود:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز.

در چنین اوضاع و احوال به خوبی حدس می‌زدم برخوردار ناصرالملک با من چگونه خواهد بود بدین واسطه شب قبل به فکر افتادم برای خلاصی از شرش نام یکی از رجال را ببرم و بگویم او محرک بوده است اما وجداناً راضی نشدم که شخص بی‌گناهی را در بند بلا مبتلا سازم.

روز موعود به عمارت سرچشمه شتافتم پیش خدمت گفت شاهزاده عین الدوله وزیر داخله شرفیابند نمی‌شود به عرض رسانید. گفتم خودشان مرا احضار فرموده‌اند حالاکه خبر نمی‌دهید اگر مواخذه کردند تقصیر با شما خواهد بود.

پیش خدمت رفت اطلاع داد و نایب السلطنه به کتابخانه خود آمده مرا خواست بدون مقدمه اشاره به میز تحریر خویش نمود و گفت روی این میز راپورت‌های نظمیه راجع به شرارت سید انباشته شده حقیقت را بگویند و مطلبی را پنهان ندارید. گفتم بنده از تحقیقات چنین نتیجه گرفتم که احدی نمی‌تواند آقای مدرس را تحریک کند بلکه ایشان سایرین را تحریک می‌نمایند.

یک مرتبه ناصرالملک بر آشفت و با خشم مصنوعی مشت محکمی به روی میز کوبید و به منظور مرعوب ساختن من گفت: «فراموش نکنید که من جای ناصرالدین شاه نشسته‌ام اگر بدهم شکم یک نفر را پاره کنند چه خواهد شد»

من بلوف او را تشخیص داده بودم مردم معتقدند که والا حضرت به قدری سلیم النفس هستید که اگر دیگری هم شکمی پاره نماید شما ضعف می‌کنید چه رسد به آنکه خودتان چنین دستوری بدهید.

به محض شنیدن این جملات آنآ قیافه آن کهنه دیپلمات خون سرد تغییر یافت و مانند یک آکتور کار آزموده و هنرمند دست روی شانه من نهاده با ملاطفت گفت شما مثل فرزند من هستید اجداد شما با پدران من دوست بودند پدر شما مرحوم حکیم الممالک در حضور ناصرالدین شاه از من حمایت کرد این بگفت و با خوشی مرا مرخص نمود.

جواب من موقتاً مرا از چنگ وی نجات داد من در آن وقت رئیس دارالترجمه اداره گمرک بودم او می‌توانست به مسیو مرنار رئیس بلژیکی گمرک امر کند در آن اداره به خدمت من خاتمه دهند این اقدام را به عمل نیاورد اما به شاهزاده شهاب الدوله شمس ملک‌آرا وزیر وقت دستور داد امیر سهام الدین غفاری را از ریاست اداره تفتیش وزارت معارف و اوقاف معاف دارد.

سال‌های اخیر کراً سناتور شمس ملک‌آرا از چنین تصمیم شدید که اجباراً و اضطراراً بر ضد ذکاء الدوله اتخاذ نموده وجداناً اظهار ندامت می‌کرد؛ یک ماه از این مقدمه گذشت روزی فراش کزایی دربار آمد و اطلاع داد که فردا صبح زود به قصر گلستان برای زیارت والا حضرت بیاید، فکر کردم یقیناً تازه‌ای پیش آمده و در ظننور بدگمانی نایب السلطنه نغمه جدیدی نواخته شده است به هر حال رفتم معلوم شد یک روزنامه ولایتی انگلستان موسوم به یورکشپرست بیانات مدرس را مبنی بر این که ناصرالملک از محمد علی میرزا مستبدر است نقل نموده و والا حضرت فوراً به یاد گفته من در منزل حاجی میرزا رضاخان افتاده که اظهار داشته بودم خوب است مطبوعات خارجی بدانند ایرانی‌ها زیر بار حکومت مستبده نمی‌روند اکنون می‌خواست بدانند به چه وسیله این مطلب را در بریده انگلیسی نویسانده‌ام، با قید هزاران قراین و تاکید و سوگند گفتم من نه با مخبر روزنامه انگلیسی آشنایی دارم و نه زبان انگلیسی می‌دانم.

مدتها گذشت من تغییر شغل داده و اداره گمرک به دبیری اول سفارت امپراطوری آلمان انتقال یافته بودم. قبل از تاجگذاری دولت تصمیم گرفته بود با اعضاء کر دیپلماتیک نشان سلطنتی بدهد. روزی وثوق الدوله وزیر امور خارجه مرا به وزارت امور خارجه طلبید با لبخند گفت مگر شما با والا حضرت خورده حسابی داشته‌اید، هنگامی که فرامین نشان‌ها را توشیح می‌نمودند نشان شیر و خورشید درجه اول به اسم شما بود فرمودید امضاء می‌کنم اگر چه این جوان دشمن من است.

من داستان جدال مدرس را برای وثوق الدوله تکرار کردم فوق العاده تعجب نمود و

بسیار خندید سال‌ها سپری شد جنگ بین المللی پایان پذیرفته سلسله قاجاریه جای خود را به دودمان سلطنتی پهلوی داده بود. در اوایل سلطنت اعلیحضرت فقید، ناصرالملک بعد از اقامت طولانی در اروپا به ایران آمد و مورد عطف و خاص و حتی احترام اعلیحضرت واقع شد.

حسن کنجکاوی مرا تشویق به ملاقات او نمود به منزل جدید وی در خیابان لاله زار کوچه برلن رفتم به قدری انسانیت و مهربانی کرد که مرا شرمند ساخته به اصرار برای ناهار مرا نگاه داشت جزییات حوادث من جمله واقعه مدرس را به خاطر داشت و گفت من بعدها دانستم که شما در آن قضایا بی گناه بوده‌اید. در ضمن گفت و گواز اوضاع گذشته ایران گفتم هرگاه والا حضرت سوءظن نمی داشتید می توانستید خدمات بیشتری به ایران بفرمایید در جواب جمله‌ای گفت که هنوز تو گویی دو گوشم بر آوای اوست:

«اگر صدماتی که من در دوره ناصرالدین شاه و مظفالدین شاه و محمدعلی میرزا کشیده و لطماتی که از مردم دیده‌ام شما به سن من رسیدید و آن صدمات را متحمل شدید و دارای سوء ظن به عموم نبودید آن وقت حق خواهید داشت به من ملامت کنید...»

بعد از پایان داستان گمان می‌کنم مقتضی باشد چهره حقیقی آن دو بزرگوار یکی نماینده ملت و دیگر رجل سیاسی و رئیس دولت را بی طرفانه برای خوانندگان تصویر نمایم.

مرحوم سید حسن مدرس از اهالی قمشه اصفهان و نماینده طراز اول علماء در دوره تقنینیه - بدون آن که بخواهم در اوصاف جمیلش مبالغه کنم می‌گویم مجسمه غیرت محض و حمیت خالص و شجاعت عظیم النظیر بود، هرگز گرد ملامتی نگشت و قصد مناهی نکرد از راه تقوی قدمی بیرون نهاد بنده‌ی دینار و درم نبود از طوفان حوادث هراسی نداشت و در برابر فشار ارباب قدرت با سرسختی و شهامت استقامت می‌ورزید. به دیانت بی زهد فروشی پای بند بود و تعالیم اسلام را در امور دنیوی و اخروی بالسویه طبقه بندی می‌کرد و دین و دولت را از یکدیگر جدا نمی‌دانست. تنها

نقطه ضعفش این بود که در مقابل مدح و ثنا فوراً تسلیم می‌شد، نمی‌دانست در جامعه که به دوستی دوستان اعتماد نیست چگونه به چاپلوسی دشمنان تکیه می‌توان کرد، حتی نصیحت جد ماجد خویش را که فرموده است «فریب دشمن مخور و متاع مداح مخور» در این مورد محل توجه قرار نمی‌داد.

ابوالقاسم قراغزلو ناصرالملک نایب السلطنه، محققی دانشمند بود، تحصیلات عالیہ جدید را در دانشگاه آکسفورد در کنار نیمکت لرد کرزن معروف فراگرفت و در علوم قدیمه از ادبیت و عربیت و منطق و فقه و اصول بهره کافی داشت. هوش فطری به معلومات اکتسابی او جای مخصوصی می‌داد و در حل معضلات سیاسی رای رزین و فکر متین وی موثر می‌افتاد. در برابر حریف زبان و بیان را با توانایی و زیردستی به کار می‌بست.

در فن دیپلماسی تزویر و ریا را جایز می‌شمرد و از مکتب مترنخ مبنی بر این که «خداوند زبان را به انسان عطا فرموده تا بر ضد مکنونات باطنی خویش سخن بگوید» پیروی می‌نمود. نقطه ضعف ناصرالملک سوءظن و یأس بود از کید زمان و زمانه و از جفای ارباب بی مروت دنیا همیشه می‌نالید و عموم مردم را بد می‌دانست با آن که خود به پاکدامنی مشهور بود با رجال پاکدامن مانند حاج علی قلی خان بختیاری و مستوفی الممالک خصومت می‌ورزید نسبت به آینده ایران کاملاً نومید بود همیشه فکر می‌کرد واقعه‌ها در پیش است و دشمنان در پی شر محتمل را محقق می‌شمرد و استقلال مملکت را از دست رفته می‌دانست. در موقع محاوره همواره از ترس جواسیس موهوم به اطراف خود می‌نگریست و اغلب در آلچیق قصر گلستان که محاط به دیوار نبود پذیرایی می‌نمود و فرضیه مولوی را در هر مورد تعمیم می‌داد.

از شکاف و روزن دیوارها                      مطلع گردند بر اسرارها